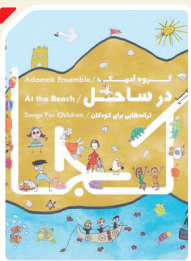




آلبومی تازه از امید نعمتی

اسکله چشمات/ امید نعمتی

آلبوم «اسکله چشمات»، اثری از امین همایی و امید نعمتی، با آهنگسازی امین همایی منتشر شد. این آلبوم شامل ۵ قطعه موسیقی است و ترانه‌های آن توسط اهورا ایمان و امید نعمتی سروده شده است. نام قطعات این آلبوم: «چه کردی»، «خدا رحم کند»، «من خواب دیده‌ام»، «بغض و باران»، و «اسکله چشمات» است. امین همایی در کنار آهنگسازی، تنظیم‌کننده این آلبوم نیز است. امید نعمتی، متولد ۱۷ فروردین‌ماه ۱۳۶۳ در تهران و خواننده سبک آواز ایرانی است. او مدتی به‌عنوان خواننده در گروه دنگ‌شو فعالیت داشت. پس از مدتی، از دنگ‌شو جدا شده و به گروه پالت پیوست و تا امروز، به‌عنوان خواننده ثابت این گروه تلفیقی مشغول به فعالیت بوده است. او همچنین به‌عنوان خواننده مستقلاً هم به فعالیت پرداخته که حاصل آن چند تک‌آهنگ و یک آلبوم به‌نام «حرامان» است.



آلبومی برای کودکان

در ساحل/ گروه آمک

«در ساحل»، چهارمین آلبوم از مجموعه آلبوم‌های شنیداری «کُجا»، منتشر شد. گروه آمک، یکی از محبوب‌ترین گروه‌ها در زمینه موسیقی کودک است. این گروه پیش‌ازین آلبوم‌های «نمک ۱ و ۲»، «در مزرعه» و «در جنگل» و «در دریا» را منتشر کرده بود که بسیار مورد استقبال مخاطب قرار گرفت. آلبوم «در ساحل»، شامل هشت آهنگ با کلام شاد و کودکانه است با خوانندگی مانی بیات و شهرزاد بهشتیان. همچنین نوازندگی قطعات با فرهود بیگلربیگی، مستانه حکیمی و نسترن کیمیایی است. شعر و موسیقی این قطعات را محسن مصلحی‌زاده، ساناز ورجوردیان، صباعبدی، مونا منوچهری، سارا محسنی، مهرناز لک فرد، آرزو اوبویی و شهرزاد بهشتیان سروده و ساخته‌اند.



الهام از بناهای تاریخی و طبیعت ایران

نوی نو/ پندار عظیمی، امیر مهیار تفرشی‌پور و هامون هاشمی
جلد دوم آلبوم «نوی نو»، به آهنگسازی تعدادی از هنرمندان عرصه موسیقی کشورمان، در قالب یک اثر ویژه گروه سنی کودک و نوجوان، توسط نشر ماهور منتشر شد. در توضیح این اثر آمده است: «نوی نو»، مجموعه‌ای از آثار آوازی براساس جشن نوروز و آوازسازی الهام‌گرفته از بناهای تاریخی و طبیعت ایران است که توسط آهنگسازان نوجوان و براساس تفکر، احساس و تخیل آن‌ها خلق شده است. این ملودی‌ها و ریتم‌ها نشانگر قدرت آفرینندگی، تجسم خلاق و یادکرد و شناختی که در گذر زمان و در طول دوره‌های آموزشی این آهنگسازان جوان پدید آمده است، شکل گرفته‌اند. هرکدام از این آثار، قسمت‌ها و برش‌های مختلف این داستان هستند که جداگانه توسط آهنگسازانی نوجوان خلق شده‌اند.» پندار عظیمی، نوازنده پیانو در قطعات آوازی، امیرمهیار تفرشی‌پور نوازنده پیانو در قطعات سازی و هامون هاشمی خواننده گروه اجرایی آلبوم را تشکیل می‌دهند.

به‌یادماندنی این فیلم، جایی است که احمد بعد از بازی در فیلم سینمایی، مورد سرزنش دیگر طلبه‌ها قرار می‌گیرد و در جواب می‌گوید: «مرد باید نوکر زن و بچه‌اش باشه». بهروز شعیبی در فیلم «دهلیز» هم، بار دیگر موقعیت خاص پدری را نشان می‌دهد که ناخواسته کسی را به قتل رسانده و همسرش تلاش می‌کند که برای جلوگیری از قصاص او، رضایت خانواده مقتول را بگیرد. آن‌ها فرزندی به‌نام امیرعلی دارند که در هفت‌سالگی متوجه می‌شود، پدری دارد که به‌علت قتل، در زندان است. «دهلیز»، نمایش‌گر رابطه پدر و پسر است، در روزهایی که پدر از زندان مرخصی گرفته است. پدری که در همین روزها رابطه‌ی خوبی با فرزندش می‌گیرد. شاید یکی دیگر از پدرهای متفاوتی که در سینمای ایران با آن مواجه شدیم در فیلم «درخت گردو» امیرحسین مهدویان باشد که در آنجا با پدری گرد با بازی پیمان معادی همراه هستیم به‌نام قدیر. قدیر با فداکاری تمام برای آنکه فرزندانش را آرام کند، وارد محوطه آلوده و قرظینه می‌شود. برای قدیر مهم نیست که به‌واسطه نزدیکی به فرزندانش، او هم آلوده شود و حاضر است جانش را فدای آنها کند. قدیر در این فیلم، نمادی است از رشادت پدرانه. اما در این میان شاید یکی از ماندگارترین تصاویر پدر در سینمای ایران به فیلم «جدایی نادر از سیمین» برمی‌گردد که در آن، با پدری بیمار که دچار آلزایمر است مواجه می‌شویم که نادر به‌خاطر مراقبت از او، در آستانه جدایی از همسرش قرار می‌گیرد. یکی از متناثرترین صحنه‌های فیلم به‌سکانس حمام کردن پدر توسط نادر در حمام برمی‌گردد. آنجا که نادر سر بر شانه‌های پدر گذاشته و می‌گرید. او در دادگاه هم در مخالفت با نظر سمین درباره اینکه پدرش به‌خاطر آلزایمر او را نمی‌شناسد، می‌گوید: «اون نمی‌دونه من پسرش هستم، اما من که می‌دونم اون پدرمه.» این دیالوگ یکی از بهترین توصیف‌ها و روایت‌های سینمایی در ستایش پدر و جایگاه و منزلت اوست.

پدرانگی؛ دشواری و وظیفه

در دوده‌های آخر می‌توان رد‌تصویری از پدر را در سینمای ایران ردیابی کرد که موقعیت پارادوکسیکال و متعارض پدر یا نقش پدرانه را روایت کرده‌اند. پدرانی که در اختلاف نسلی با فرزندان خود، رنج‌های بسیاری را بر دوش کشیده و غریبی و تنهایی پدرانه را تجربه کرده‌اند. مثل فرهاد اصلانی در فیلم «دختر»، رضا میرکریمی که با دخترش - که به تهران و خانه عمه‌اش فرار کرده - اختلاف فرهنگی و اعتقادی دارد یا باز در فیلم «خیلی دور خیلی نزدیک» رضا میرکریمی، شاهد شکاف اعتقادی و عاطفی بین یک پدر و پسر هستیم. مسئله تفاوت‌های نسلی و شکاف‌های برآمده از آن که به فاصله عاطفی میان پدران و فرزندان منجر می‌شود، از آن موضوعاتی است که پیرنگ بسیاری از فیلم‌های ایرانی را تشکیل می‌دهد. شاید یکی از مهمترین آنها، فیلم توقیف شده «خانه پدری» کیانوش عیاری باشد که این شکاف را در یک روایت تاریخی بازنمایی می‌کند و یکی از مخوف‌ترین تصویرهایی که از پدری خشن و زورگور در سینمای ایران خلق شده، شاید پدر همین فیلم باشد. ازسوی دیگر اما در همین سال گذشته در فیلم «برادران لیلیا»، سعید روستایی تصویری اسطوره‌زدایی شده از پدری بی‌مسئولیت را به نمایش می‌گذارد که در نهایت با سبیلی دخترش مواجه می‌شود تا او را به‌خاطر بلد نبودن پدری و احساس بی‌مسئولیتی‌اش نسبت به آینده فرزندانش، تنبیه کرده باشد. تصویری از پدر طبقه فرودست که این‌بار مثل پدر فیلم «آواز گنجشک‌ها»، مورد تقدس و ستایش قرار نمی‌گیرد، بلکه نقد و نفی می‌شود. ضمن اینکه گاهی نقش‌های پدران ژنتیک در سینما متأثر از ذهنیت فیلمسازان از پدران سیاسی و اجتماعی است که کارکردی نمادین در فیلم‌ها پیدا می‌کنند. نقش پدرانه یا مادارانه در وضع‌های گوناگون طبقاتی و فرهنگی می‌تواند به خلق موقعیت‌های مختلفی منجر شود که عناصر انسانی متضادی را در خود پرورش دهد و تصویری مثبت یا منفی از این جایگاه بیافریند. چه‌بسا نقش پدر یا مادر در موقعیت‌های خاص، منفی و سیاه باشد و لزوماً نمی‌توان تفسیری واحد، روشن و مثبت از این جایگاه خلق کرد. باین‌حال در یک تحلیل کلی و مرور اجمالی می‌توان نقش پدر در آثار نمایشی را به چند دسته عمده تقسیم کرد؛ پدرمسئول و فداکار، پدر سنتی و مقتدر، پدر رنج‌کشیده یا مستأصل، پدر معتاد و بی‌مسئولیت و پدر تنها و غمگین، اما در پس همه انواع تصاویر پدرانه، می‌توان ردپای احترام و اقتدار را در شمالی پدر جست‌وجو کرد.

خورده است. در میان آثار او البته دو فیلم بیشتر از همه با تجربه پدرانه و بازنمایی تصویر پدر می‌آمیزد. یکی فیلم «پدر» که از نامش هم می‌توان به موضوع و مضمون پدرانه‌اش پی برد. «پدر» روایت یک رابطه بین پسر و ناپدری خود است. رابطه‌ای که در ابتدا شکل خوبی ندارد، اما به‌مرور ترمیم می‌شود و به یک رابطه پدر و پسر تبدیل می‌شود. تماشایی‌ترین سکانس فیلم زمانی است که ناپدری با بازی علی کاسبی، در بیابان بی‌آب و علف حالش خراب می‌شود، بی‌حال به گوشه‌ای می‌افتد و پسر برای نجاتش، لباس هایش را خیس می‌کند، به صورت ناپدری آب می‌چکاند و وقتی می‌فهمد این کار افاقه نمی‌کند، او را با ساختی روی زمین می‌کشد و در رودخانه می‌اندازد تا حالش خوب شود. در نهایت عکسی از جیب ناپدری بر کف رودخانه می‌افتد که عکس خانوادگی نشان را نشان می‌دهد. کاسبی با بازی در این فیلم توانست سیمیرغ بلورین بهترین بهترین بازیگر مرد جشنواره فجر را از آن خود کند و با این‌که ناپدری فیلم بود اما توانست در موقعیتی دلسوزانه‌تر از پدر واقعی نوجوان قرار گیرد و با دنیای او ارتباطی بهینه داشته باشد و به این نقش جان تازه‌ای بدهد. فیلم دیگر مجیدی که قهرمان قصه‌اش یک پدر است، «آواز گنجشک‌ها» است. پدری روستایی به‌نام کریم، کارگر بخش پرورش شتر مرغ است. با گم‌شدن یکی از شتر مرغ‌ها، او از کار اخراج می‌شود و برای تأمین معاش به مسافرتی در شهر روی می‌آورد. بعد از چند وقت او تصمیم می‌گیرد که به پرورش ماهی قرمز روی بیاورد. وقتی او برای اولین بار یک دبه پر از ماهی را به شهر می‌برد با دمر شدن سطل، همه ماهی‌ها می‌میرند و کریم به همراه بچه‌هایی که با او برای فروش ماهی به شهر می‌رفتند، ناراحت و گرفته به روستا برمی‌گردند. یکی از سکانس‌های طلایی و پدرانه فیلم، زمانی است که کریم وقتی ناراحتی و به‌هم‌ریختگی بچه‌ها را می‌بیند، پشت وانت شروع به خواندن یک آواز ترکی می‌کند و همگی باهم دست می‌زنند تا از بین رفتن ماهی، تبدیل به غصه و اندوه بزرگی نشود.

پدرهای خاص

پدر بودن مثل هر تجربه و نقش انسانی دیگر، گاهی در وضعیت‌های ویژه‌ای قرار گرفته و شمالی متفاوتی نسبت به تصویر متداول از پدر پیدا می‌کند. یکی از این پدرها می‌تواند در موقعیت پدرانه شهاب حسینی در فیلم «حوض نقاشی»، به کارگردانی مازیار میری جست‌وجو کرد. او پدری با معلولیت ذهنی است که به‌دلیل شرایط جسمانی و بیماری‌ای که از آن رنج می‌برد، نمی‌تواند برای پسرش یک پدر معمولی باشد و این رنج مضاعف‌تری برای اوست. به‌ویژه اینکه فرزندش که والدینی معلول دارد در مقایسه خود با همکلاسی‌هایش، از این موقعیت رنج می‌برد. شهاب حسینی در یکی از بهترین سکانس‌های فیلم، در دیالوگی به پسرش سهیل می‌گوید: «بخشید که بابات شدم سهیل. پسرم گریه کنی‌ها... ولی نه گریه کن... اصلاً گریه مال مرده... اما سرتو بالا بگیر و گریه کن...». از دیگر موقعیت‌های پدرانه خاص می‌توان به فیلم «طلا و مس» بهروز شعیبی اشاره کرد که در آنجا برای اولین‌بار با موقعیت پدری مواجه هستیم که روحانی است و میان وظایف پدری و همسر بودن و رسالت روحانی بودنش، دچار چالش می‌شود. بهروز شعیبی در نقش آقا سیدرضا، طلبه جوانی است که برای کلاس‌های اخلاقی به تهران می‌آید و پس از چند روز متوجه می‌شود، همسرش زهرا سادات به بیماری ام‌اس دچار شده است. او تمام تلاش‌اش را می‌کند که در کنار تحصیل، از دو فرزند خود نیز در نبود همسرش به‌خوبی مراقبت کند. آقا سیدرضا نماد پدران جوانی است که با تمام مشکلات مقابله می‌کنند تا بنیان خانواده خود را در هر شرایطی حفظ کنند. البته حامد محمدی هم بعد از این در فیلم «فرشته‌ها با هم می‌آیند»، به چالش‌های پدرانه یک روحانی می‌پردازد که نقش آن را جواد عزتی بازی کرده است. احمد، روحانی جوانی است که به‌همراه همسرش لیلیا، زندگی ساده‌ای را در تهران دارند تا اینکه متوجه می‌شوند که تا چند وقت بعد قرار است صاحب فرزند شوند آن هم فرزندان سه قلو. احمد برای آنکه بتواند مخارج زندگی‌اش را تأمین کند به ناچار قبول می‌کند که در یک فیلم سینمایی بازی کند. کاری که با واکنش منفی دوستانش همراه می‌شود. تلاش‌های احمد به‌عنوان یک پدر برای به دست آوردن روزی، یک فیلم دوست‌داشتنی را رقم می‌زند. یکی از لحظات



سعید پورصمیمی در نقش پدر برادران لیلیا

احترام به پدر، جای خود را به استقلال در برابر او داده است. این موقعیت در سریال‌های طنز و کمدی، عربان‌تر و خود به‌عصری کمدی بدل شده است. جایگاه پدر در مجموعه طنزهای نود شبی برای اثبات این مدعا کافی است.

تصویرهای گیشه‌ای و کلیشه‌ای

به‌طور کلی، تصویر مادر در سینما به‌عنوان نماد مهرورزی و عاطفه و پدر به‌عنوان نماد اقتدار و فداکاری بوده است. مادر جایگاهی احساسی و پدر مقامی حماسی داشته است، اما این تصویر به‌ویژه درباره پدر مدام در حال مخدوش شدن است و به‌دلیل فقدان بار ارزشی هموزن مادر، در معرض تهدید و تزلزل قرار می‌گیرد. در گذشته پدر مرجع حل مشکلات و پشتوانه خانواده محسوب می‌شد که نمادی از صبر و استقامت بود، اما امروزه به‌فردی ضعیف و عصبی تبدیل شده که مشکلات و دشواری‌های زندگی، او را از پای درآورده و به‌نوعی در ماندگی و استیصال رسیده است. البته این اتفاقی نیست که در قاب تصویر افتاده باشد، بلکه بازتاب یک واقعیت اجتماعی است.

با این حال، سینما و تلویزیون ما نتوانسته موقعیت و نقش پدر را آن‌گونه که هست - و البته در طبقات اجتماعی و اقتصادی مختلف هم متفاوت است - به‌درستی بازنمایی کند. نگارنده معتقد است، دو فیلمی که در سال‌های اخیر تصویری رئالیستی‌تر از مقام و موقعیت پدر به تصویر کشیده است؛ یکی «به‌نام پدر» ابراهیم حاتمی‌کیاست و دیگری «آواز گنجشک‌ها» ی مجید مجیدی. در فیلم اول شاهد تلاش یک پدر دلسوخته برای نجات جان دخترش هستیم که اوج زیبایی‌شناسی کنش پدرانه‌اش به‌سکانس‌های برمی‌گردد که پدر پشای خود را در گودالی می‌گذارد که دخترش در آنجا مجروح شده و از خدا می‌خواهد پای او را به‌جای پای دخترش بگیرد؛ یکی از سکانس‌های بی‌نظیر تاریخ سینمای ایران که مفهوم پدر بودن را به‌خوبی به تصویر می‌کشد و به مخاطب تزیق می‌کند. در «آواز گنجشک‌ها» نیز با تصویر پدری زحمتکش و کارگر روبه‌رو می‌شویم که بار سنگین زندگی را بر دوش می‌کشد و دلسوزانه برای آسایش فرزندانش تلاش می‌کند. گریه‌پنهانی او در بستر بیماری وقتی متوجه می‌شود پسر نوجوانش برای بهبود وضع مالی‌شان کار می‌کند و دور از چشم پدر، دست‌مزدش را به مادر می‌دهد، به زیبایی رنج پدرانه را به تصویر می‌کشد. تنهایی، رنج‌های پنهان، گریه‌های درونی و سکوت پدرانه که مقتضای مرد بودن اوست، عناصر انسانی زیبایی را برای پردازش داستانی و سینمایی فراهم می‌کند که در برابر ارزش‌های عاطفی و عاشقانه مادر کم نیستند و می‌توانند دستمایه خوبی برای خلق آثار سینمایی ارزشمند و جذاب شوند، اما آنچه از حضور پدر در فیلم‌های سینمایی ایرانی به تصویر کشیده شده، بیش از هر چیز به کلیشه پدر ایرانی انجامیده و در واقع می‌توان گفت، با پدر تیپیکال مواجه بودیم. پدری درگیر معیشت برای چرخاندن اقتصاد خانواده که کمی عبوس است و بی‌اعتنا به مسائل عاطفی به‌نظر می‌رسد. البته فیلمسازان و فیلم‌هایی بودند که تلاش کردند این تصویر کلیشه‌ای را بشکنند و به زوایای پنهان‌تری از موقعیت پدرانه و تجربه پدر ایرانی دست یابند. در ادامه به برخی از این فیلم‌ها و بازنمایی آنها از تصویر پدر خواهیم پرداخت.

از پدر معترض تا پدر منتظر

ابراهیم حاتمی‌کیا با اینکه در ژانر جنگی فیلم می‌سازد اما در سینمای او می‌توان تصویری از پدر ایرانی را ردیابی کرد که اغلب در یک وضعیت تراژیک قرار دارد. شاید یکی از پدرانه‌ترین فیلم‌های ایرانی که نام پدر را هم در عنوان خود یک می‌کشد، «به نام پدر» ابراهیم حاتمی‌کیا باشد. پرویز پرستویی در این فیلم نقش پدری را بازی می‌کند که دخترش - حبیبه - پایش را به‌خاطر گذاشتن روی مین‌هایی که او در زمان جنگ مجبور به گذاشتن آن‌ها بوده، از دست می‌دهد. او برای نجات دخترش به آب و آتش می‌زند و ما با تصویری از یک پدر مستأصل و در مانده مواجه هستیم که خود را مسئول وضعیت دخترش دانسته و او را قربانی راهی می‌داند که خودش رفته است و نسبت به آنچه بر سر او گذشته، معترض است. او در یکی از دیالوگ‌های ماندگار فیلم، این اعتراض پدرانه را اینگونه فریاد می‌زند: «عراق تا اینجا اومده بود. داشت می‌رسید جلو تا اینجا. ما اینجا سنگر دیده‌بانی داشتیم. همین جا! من به‌خاطر اون نامرد... کی اینجا رو مین کاشتم. دنیا چرا اینطوری میشه مرتضی؟ کی به کیه؟ من تا اون چپو باید پس می‌دم؟ چی رو؟ حبیبه کجا بود؟ این پا رو بگیر، پای حبیبه رو بهم پس بده! به خودت قسم، راضیم. خدا. خدا!!! خدا!!! من یک پدرم من نمی‌تونم زجر حبیبه رو تحمل کنم. من جنگیدم، نه اون! من اعتقاد داشتم، نه اون. این پا رو بگیر، پای حبیبه رو بهم پس بده.» حاتمی‌کیا اما در فیلم «بوی پیراهن یوسف» تصویری از یک پدر منتظر را به تصویر می‌کشد. پدری تصور که سال‌ها چشم انتظار فرزند مفقودش، زیسته است. در اینجا آنچه بیش از هر چیز به‌عنوان مؤلفه پدرانه بر جسته شده، صبر و تحمل پدرانه است. علی نصیریان در این فیلم، به زیبایی دل‌بستگی و انتظار یک پدر به فرزند مفقودش را نشان می‌دهد.

پدرهای قهرمان

سینمای مجید مجیدی به‌واسطه پیوند خوردن با ژانر کودک و نوجوان همواره به‌نام پدر و موقعیت پدرانه، گره